سرمقاله

شمال؛ شیر اطمینان تجارت، نه جانشین جنوب



علی رحیمی
دبیرکل اتحادیه انجمن‌های علمی اقتصاد کشور

در اقتصاد سیاسی تجارت، جغرافیا سرنوشت است. دهه‌ها، شریان اصلی تجارت خارجی ایران بر نوار ساحلی جنوب تکیه داشته است؛ بندرهای عمیق و پهلوگاه‌های مجهز خلیج فارس و دریای عمان، آب‌های آزاد و نزدیکی به مسیرهای اصلی کشتیرانی بین‌المللی این تمرکز را توجیه می‌کردند و مزیت مقیاس سودآوری به همراه داشتند.

اما همین ساختار، تجارت کشور را در برابر شوک‌های کلان‌مقیاس آسیب‌پذیر کرد. اعلام محاصره شناورهای ورودی و خروجی بنادر ایران در بهار ۱۴۰۵ و اعمال فشارهای فرامرزی، این آسیب‌پذیری پنهان را به بحرانی آشکار تبدیل کرد.

در چنین شرایطی، نگاه‌ها ناگزیر به شمال کشور چرخید: به نوار ساحلی خزر، مرزهای خشکی شمال‌شرق و شمال‌غرب، و کریدورهایی که تا امروز در سایه سنگین بنادر جنوب، نقشی مکمل یا حاشیه‌ای داشتند. پرسش اساسی این است که شمال چه مقدار از تجارت موجود را، برای کدام گروه‌های کالایی و از چه مسیرهایی می‌تواند حفظ کند؟ خطای راهبردی بزرگ، فرض کردن شمال به‌عنوان «جایگزین کامل جنوب» است.

کریدورهای شمالی نه بازار جایگزین برای نفت و کالاهای انبوه کانتینری جنوب‌اند، بلکه «سوپاپ تاب‌آوری» حیاتی برای مدیریت بحران و حفظ جریان اقلام اساسی به شمار می‌روند.

از ظرفیت اسمی تا ظرفیت قابل بسیج

یکی از رایج‌ترین خطاهای تحلیلی در بحران‌های تجاری، خلط ظرفیت اسمی با ظرفیت قابل بسیج فوری است. در منطق تاب‌آوری کریدوری، توان یک مسیر به تعداد بندرهای روی کاغذ بستگی ندارد، بلکه به گلوگاه‌های فیزیکی، قوانین گمرکی، ناوگان حمل‌ونقل و دیپلماسی همسایگی وابسته است.

بندرهای شمالی ایران روی هم رفته ظرفیت اسمی بالایی دارند، اما وقتی شاخص‌های عملیاتی مانند کمبود ناوگان کشتی‌های خزر، محدودیت لایروبی، افت تراز آب دریا، کمبود واگن و لکوموتیو و توقف‌های مرزی وارد میدان می‌شوند، ظرفیت قابل بسیج در کوتاه‌مدت به شدت کاهش می‌یابد.

...ادامه در صفحه ۲



روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران

آغاز یک پایان

در میزگرد حکمران با حضور یوسف عزیزی و امیررضا بخشی‌پور
به علل باخت جمهوری خواهان پرداخته شد

۳



در گزارش حکمران بخوانید:
شکست ترامپ در انتخابات آمریکا...

۳



محمد شیرکوند:
بازدارندگیِ بی‌روایت؛ وقتی قدرت دیده نمی‌شود

۶



جان جوزف مرشایمر:
حقوق بین‌الملل فقط برای ضعیف‌ها الزام‌آور است

۷

«حکمران» رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید

شمال؛ شیر اطمینان تجارت، نه جانشین جنوب

امکان‌سنجی فعال‌سازی کریدورهای شمالی در شرایط محدودیت بنادر جنوبی





علی رحیمی
دبیرکل اتحادیه انجمن‌های علمی اقتصاد کشور

...ادامه سرمقاله

تاب‌آوری کریدورها را می‌توان در سه افق زمانی سنجید:

• افق ۳۰ روزه (واکنش فوری): تنها متکی بر دارایی‌های موجود، انبارها و ناوگان آماده در مرزهاست.

• افق ۹۰ روزه (تثبیت و تسریع): نیازمند شیفت‌های ۲۴ ساعته گمرکی، افزایش سرویس‌ها و تغییر مبادی خرید است.

• افق بیش از یک سال: نیازمند سرمایه‌گذاری کلان، خرید یا اجاره ناوگان و تکمیل پروژه‌های عمرانی معطل مانده است.

بنابراین ظرفیت اسمی روی کاغذ نباید سیاست‌گذار را به خوش‌بینی کاذب دچار کند. بدون تزریق منابع عاجل، سیستم لجستیک شمال در برابر موج سنگین بارهای سرگردان جنوب از کار می‌افتد.

شش شریان شمالی: دارایی‌ها، زخم‌ها و گلوگاه‌ها

برای سنجش سهم جبرانی شمال، باید شش کریدور اصلی را از منظر عملیاتی، فنی و کالایی بررسی کرد. نقشه زیر جایگاه این مسیرها را در مقیاس منطقه‌ای و وضعیت عملیاتی هرکدام نشان می‌دهد.

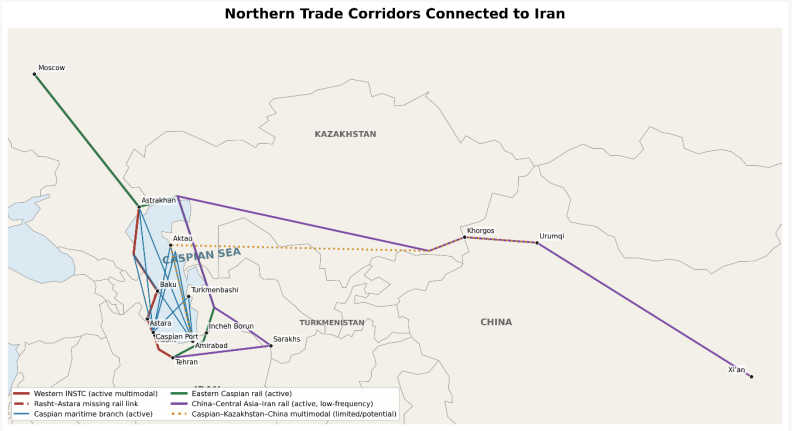

شکل ۱. مسیرهای شمالی متصل به ایران و سطح عملیاتی آن‌ها



شکل ۲. بنادر شمالی و خطوط ریلی فعال، ناقص و مرزی ایران

• شاخه غربی آستارا - آذربایجان - روسیه: این مسیر برای دسترسی به بازار غرب روسیه ایده‌آل است، اما زخم کهنه‌ای دارد: راه‌آهن رشت - آستارا هنوز به بهره‌برداری نرسیده است. کالا ناچار به تخلیه، بارگیری مجدد و حمل جاده‌ای می‌شود. وابستگی به زیرساخت جمهوری آذربایجان و تفاوت عرض خطوط ریلی از دیگر موانع آن است.

• شاخه دریایی خزر: فعال‌ترین گزینه برای حمل فله و نیمه‌فله (غلات، روغن، چوب، فلزات و نهاده‌های دامی) است. اتصال ریلی برخی بندرهای شمالی امتیاز بزرگی است، اما کمبود کشتی‌های کانتینربر و رو - رو در خزر پاشنه آشیل آن است.

• شاخه شرقی خزر (اینچه‌برون): اتصال ریلی قزاقستان - ترکمنستان - ایران ظرفیت بالقوه بالایی دارد و هدف‌گذاری ترانزیتی آن قابل توجه است. اما در عمل تعداد خطوط فعال بسیار محدود است و تعویض بوژی در مرز زمان‌بر است.

• محور سرخس: دروازه سنتی و فعال ریلی و جاده‌ای به آسیای مرکزی و چین که سهم قابل توجهی از مبادلات مرزی را بر دوش دارد.

• مسیر قطارهای بلوکی چین - آسیای مرکزی - ایران: قطارهای باری مستقیم با زمان سفر مناسب، نمونه موفقی از اتصال به شرق‌اند. با این حال، تناوب کم و مشکل بار برگشت خالی مانع از تبدیل شدن آن به شریان اصلی حجم انبوه کالا می‌شود. این مسیر برای اقلام باارزش، خشکبار، مواد غذایی ماندگار و دارو کارآمد است.

• مسیرهای ترکیبی خزر - قزاقستان - چین: حجم محدودی دارند و دست‌کم به دو بار تغییر شیوه حمل نیاز دارند.

نقشه زیر همین شش شریان را در داخل کشور، همراه با بنادر شمالی و وضعیت خطوط ریلی فعال، ناقص و مرزی نشان می‌دهد؛ حلقه ناتمام رشت - آستارا در آن با خط‌چین مشخص شده است.

سناریوهای جبرانی: ارقام چه می‌گویند

کل مبادلات تجارت غیرنفتی ایران حدود ۱۹۱.۶ میلیون تن (شامل ۱۵۰.۵ میلیون تن صادرات و ۴۱.۱ میلیون تن واردات) بوده است. در مدل تحلیلی، خط مبنای عملکرد تاریخی شمال حدود ۶ میلیون تن فرض شده و با تخصیص معقول ظرفیت‌ها (۶۰ درصد برای واردات اقلام اساسی، ۲۵ درصد برای صادرات غیرنفتی و ۱۵ درصد برای ترانزیت و افت) سه سناریوی کلان ترسیم شده است:

• سناریوی محافظه‌کارانه (افزایش خالص ۴ میلیون تن): سهم از کل تجارت وزنی کشور ۲.۱ درصد و سهم جبرانی از واردات (با تخصیص ۶۰ درصدی) ۵.۸ درصد.

• سناریوی میانه عملیاتی (افزایش خالص ۹ میلیون تن): سهم از کل تجارت وزنی ۴.۷ درصد و سهم جبرانی از واردات ۱۳.۱ درصد.

> کریدورهای شمالی ایران در بهترین شرایط می‌توانند تنها ۲۰ درصد واردات کشور را جبران کنند؛ بنابراین شمال سوپاپ اطمینان تجارت است، نه جایگزین بنادر جنوب.

• سناریوی فشار کوتاه‌مدت حداکثری (افزایش خالص ۱۴ میلیون تن): سهم از کل تجارت وزنی ۷.۳ درصد و سهم جبرانی از واردات ۲۰.۴ درصد.

این ارقام نشان می‌دهند که حتی در تهاجمی‌ترین سناریو، کریدورهای شمالی تنها می‌توانند حدود یک‌پنجم واردات کشور را پوشش دهند و سهم‌شان از کل وزن تجارت خارجی از ۷.۳ درصد فراتر نمی‌رود.

بازار روسیه و اوراسیا پتانسیل جذب بالایی دارد، اما بازارهایی چون امارات، شرق آسیا و چین وابستگی ساختاری به مسیرهای جنوبی و دریایی دارند. شمال نمی‌تواند نفت خام، پتروشیمی‌های حجیم یا واردات انبوه کانتینری خلیج فارس را بازتولید کند.

دام‌ها و خطاهای راهبردی در مدیریت بحران

سیاست‌گذار نباید در دام تحلیل‌های احساسی بیفتد. فعال‌سازی شتاب‌زده کریدورهای شمالی بدون توجه به سه ریسک بنیادین خود به بحران دامن می‌زند:

• جایگزینی وابستگی: انتقال وابستگی تجاری از بندرهای جنوبی به گلوگاه‌های ترانزیتی شمال و کشورهای واسطه، اهرم فشار سیاسی تازه‌ای به دست همسایگان می‌دهد.

• تداخل شبکه‌ای و انباشت واگن: ظرفیت مسیرهای مختلف را نمی‌توان ساده جمع زد. تزریق ناگهانی بار به یک کریدور بدون آمادگی گمرکات و انبارها، به گره‌های کور ترافیکی و تلفات کالایی منجر می‌شود.

• شکاف ارزش و وزن: یک تن گندم یا نهاده دامی ارزش‌افزوده و کارکردی متفاوت با یک تن تجهیزات صنعتی یا قطعات وارداتی دارد. شمال در تأمین کالاهای فله و اساسی کشاورزی موفق‌تر است، اما در لجستیک صنعتی پیشرفته دست‌بسته است.

نتیجه‌گیری و توصیه‌های سیاستی

پیام روشن این تحلیل برای اتاق فرمان کشور این است: شمال «سوپاپ اطمینان» است، نه «اتوبان جایگزین».

تدابیر فوری باید بر سه محور متمرکز شود:

• تمرکز منابع مالی و دیپلماتیک بر رفع فوری گلوگاه‌های سخت‌افزاری خزر، شامل تسریع در تکمیل خطوط ریلی باقی‌مانده، تأمین کشتی‌های رو - رو و افزایش لکوموتیو.

• پذیرش واقع‌بینانه سقف ۱۵ تا ۲۰ درصدی سهم شمال در جبران واردات و پرهیز از هدررفت منابع در پروژه‌های غیرعملیاتی کوتاه‌مدت.

• انعطاف‌پذیری دیپلماسی تجاری با همسایگان شمالی برای روان‌سازی تشریفات گمرکی و کاهش تعرفه‌های ترانزیتی.

در روزهای طوفانی تحریم و محاصره، خزر و گذرگاه‌های شمالی نجات‌دهنده‌ای مطلق نیستند، بلکه سپر دفاعی حداقلی برای جلوگیری از فروپاشی زنجیره تأمین غذا و اقلام حیاتی‌اند. درک این مرز باریک، فاصله میان مدیریت خردمندانه بحران و شکست لجستیکی است.

شکست ترامپ در انتخابات آمریکا؛ آغاز بحران سیاسی در واشنگتن و معادلات جدید جنگ با ایران

از تأثیر تنگه هرمز بر انتخابات کنگره تا آینده جنگ، اختلافات در دولت ترامپ و ضرورت بازتعریف بازدارندگی ایران؛ در گفت‌وگوی ویژه حکمران با **یوسف عزیزی** و **امیررضا بخشی‌پور** بررسی شد.

حکمران
هیئت تحریریه حکمران

شکست جمهوری‌خواهان در انتخابات کنگره آمریکا و تغییر آرایش قدرت در واشنگتن، پرسش‌های تازه‌ای را درباره آینده ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، سرنوشت جنگ با ایران و جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده مطرح کرده است. انتخاباتی که در شرایط ادامه تقابل نظامی و اقتصادی میان تهران و واشنگتن برگزار شد و به اعتقاد مهمانان برنامه حکمران، نمی‌توان نتایج آن را مستقل از جنگ ایران، وضعیت تنگه هرمز و پیامدهای اقتصادی افزایش قیمت انرژی تحلیل کرد.

در همین زمینه، برنامه اینترنتی «حکمران» در گفت‌وگویی با یوسف عزیزی، تحلیلگر مسائل آمریکا، و امیررضا بخشی‌پور، کارشناس روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، ابعاد مختلف این تحولات را بررسی کرد.

در این گفت‌وگو، از یک‌سو پیامدهای شکست انتخاباتی ترامپ برای ساختار قدرت در آمریکا، اختلافات میان جریان‌های تصمیم‌ساز دولت او و احتمال تشدید تنش‌های نظامی علیه ایران بررسی شد و از سوی دیگر، مهمانان درباره آینده سیاست منطقه‌ای ایران، نقش تنگه هرمز در معادلات قدرت، امکان دستیابی به توافق و جایگاه بازدارندگی هسته‌ای در راهبرد امنیت ملی کشور به بحث پرداختند.

هر دو مهمان بر این نکته تأکید داشتند که شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان لزوماً به معنای کاهش خطر جنگ علیه ایران نیست؛ هرچند درباره سناریوهای محتمل آینده و نحوه مواجهه ایران با تهدیدات نظامی، تفاوت‌هایی در تحلیل آنان وجود داشت.

جنگ ایران چگونه بر انتخابات آمریکا تأثیر گذاشت؟

امیررضا بخشی‌پور در ابتدای این گفت‌وگو، تأثیر جنگ ایران بر انتخابات آمریکا را در دو سطح سیاسی و اقتصادی بررسی کرد.

به اعتقاد او، نخستین تأثیر جنگ به تناقض میان وعده‌های انتخاباتی ترامپ و عملکرد دولت او بازمی‌گردد.

ترامپ در جریان رقابت‌های ریاست‌جمهوری، پایان‌دادن به جنگ‌های طولانی‌مدت و پرهیز از ورود آمریکا به درگیری‌های فرسایشی را یکی از وعده‌های اصلی خود معرفی کرده بود؛ اما به گفته بخشی‌پور، جنگی که قرار بود ظرف چند هفته پایان پیدا کند، ماه‌ها ادامه یافته و به بحرانی فرسایشی برای دولت آمریکا تبدیل شده است.

بخشی‌پور با اشاره به نگرانی جامعه آمریکا از گرفتارشدن در جنگ‌های طولانی توضیح داد که بخشی از پایگاه رأی جمهوری‌خواهان، به دلیل همین تناقض میان وعده و عملکرد ترامپ، از حمایت انتخاباتی حزب فاصله گرفته‌اند.

او دومین و مهم‌ترین تأثیر جنگ را اقتصادی دانست و تأکید کرد که حتی رأی‌دهندگانی که سیاست خارجی را به‌صورت تخصصی دنبال نمی‌کنند، پیامدهای جنگ را در زندگی روزمره خود احساس می‌کنند.

به گفته او، محدودیت‌های کشتیرانی در تنگه هرمز و افزایش قیمت سوخت، بر هزینه حمل‌ونقل و به‌دنبال آن بر قیمت مواد غذایی و سطح عمومی قیمت‌ها در آمریکا تأثیر گذاشته است.

بخشی‌پور توضیح داد که بسیاری از رأی‌دهندگان ترامپ با امید به کاهش هزینه‌های زندگی از او حمایت کرده بودند، اما اکنون عملکرد اقتصادی دولت او را با دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن مقایسه می‌کنند.

از نگاه این کارشناس روابط بین‌الملل، ترکیب نارضایتی از جنگ طولانی و فشار اقتصادی ناشی از آن، یکی از عوامل مهم تغییر رفتار انتخاباتی آمریکایی‌ها بوده است.

او معتقد بود که این وضعیت حتی بر آرایش سیاسی ایالت‌هایی که به‌طور سنتی پایگاه جمهوری‌خواهان محسوب می‌شدند نیز تأثیر گذاشته است.

در ادامه، یوسف عزیزی نیز با تأیید اهمیت پیامدهای اقتصادی جنگ، به نقش بازار جهانی انرژی در شکل‌گیری نارضایتی سیاسی در آمریکا اشاره کرد.

عزیزی معتقد بود که موضوع ایران، تنگه هرمز و قیمت انرژی از مسائل تعیین‌کننده در فضای انتخاباتی بوده‌اند و جمهوری‌خواهان هزینه سیاسی ادامه جنگ را پرداخت کرده‌اند.

بااین‌حال، این دو تحلیلگر تأکید داشتند که تأثیر جنگ بر انتخابات را باید در کنار سایر عوامل داخلی آمریکا بررسی کرد و نمی‌توان پیچیدگی رفتار انتخاباتی جامعه آمریکا را صرفاً به یک عامل محدود کرد.

شکست جمهوری‌خواهان و تبدیل ترامپ به رئیس‌جمهوری کم‌قدرت

یکی از محورهای اصلی گفت‌وگوی حکمران، آینده قدرت سیاسی ترامپ پس از شکست جمهوری‌خواهان بود.

بخشی‌پور در تحلیل خود از اصطلاح «اردک لنگ» استفاده کرد؛ اصطلاحی در ادبیات سیاسی آمریکا که به کاهش نفوذ رئیس‌جمهور، به‌ویژه در پایان دوران مسئولیت او، اشاره دارد.

به اعتقاد وی، تغییر ترکیب کنگره می‌تواند ترامپ را در حوزه سیاست داخلی با محدودیت‌های جدی مواجه کند.

او توضیح داد که دموکرات‌ها قادر خواهند بود پرونده‌های اقتصادی و تجاری خانواده ترامپ و برخی انتصاب‌های دولت را مورد بررسی قرار دهند. همچنین فرایند تأیید بعضی مقام‌های ارشد و قضات ممکن است با دشواری بیشتری همراه شود.

بخشی‌پور احتمال شکل‌گیری بحران قانون‌گذاری میان کاخ سفید و کنگره را نیز مطرح کرد.

از نظر او، تصویب قوانینی که مورد موافقت ترامپ نباشند، می‌تواند به استفاده گسترده رئیس‌جمهور از حق وتو منجر شود. در مقابل، کنگره نیز ممکن است از همراهی با طرح‌های قانونی موردنظر دولت خودداری کند. در چنین وضعیتی، شکافی میان قوه مجریه و قوه مقننه آمریکا شکل خواهد گرفت که ظرفیت دولت برای پیشبرد سیاست‌های داخلی را کاهش می‌دهد.

او همچنین احتمال مطرح‌شدن استیضاح ترامپ را منتفی ندانست؛ هرچند تأکید کرد که نبود اکثریت لازم در مجلس سنا، برکناری رئیس‌جمهور را دشوار می‌کند.

یوسف عزیزی نیز در توضیح ساختار سیاسی آمریکا به تفاوت میان «دولت یکپارچه» و «دولت تقسیم‌شده» اشاره کرد.

به گفته او، زمانی که رئیس‌جمهور و اکثریت کنگره از یک حزب باشند، هماهنگی بیشتری در قانون‌گذاری وجود دارد؛ اما هنگامی که کنترل کنگره به حزب رقیب منتقل می‌شود، احتمال ایجاد بن‌بست سیاسی افزایش پیدا می‌کند.

بااین‌حال، عزیزی هشدار داد که نباید توان کنگره برای محدودکردن سیاست خارجی رئیس‌جمهور را بیش از اندازه ارزیابی کرد.

او با اشاره به تجربه تصویب قانون کاتسا در دوره نخست ترامپ توضیح داد که در نظام سیاسی آمریکا، اختلافات حزبی گاهی از طریق معاملات سیاسی و بده‌بستان‌های قانون‌گذاری مدیریت می‌شوند. از این منظر، ممکن است دموکرات‌ها در برخی پرونده‌ها با ترامپ مقابله کنند، اما در موضوعات دیگر، از جمله سیاست خارجی، به توافق‌هایی با دولت برسند.



آیا ترامپ برای جبران شکست داخلی به ماجراجویی خارجی روی می‌آورد؟

یکی از پرسش‌های محوری برنامه این بود که آیا محدودشدن قدرت ترامپ در داخل آمریکا می‌تواند او را به سمت اقدامات پرخطرتر در سیاست خارجی سوق دهد؟

یوسف عزیزی احتمال افزایش فعالیت ترامپ در عرصه سیاست خارجی را مطرح کرد، اما توضیح داد که افزایش فعالیت الزاماً به معنای موفقیت یا افزایش قدرت رئیس‌جمهور نخواهد بود.

او معتقد بود ترامپ ممکن است در دو سال پایانی ریاست‌جمهوری به دنبال ثبت میراثی در سیاست خارجی باشد.

از نظر عزیزی، چنین رفتاری می‌تواند در موضوعاتی مانند روابط تجاری با اروپا، فشار بر کانادا، سیاست‌های اقتصادی خارجی یا حتی پرونده ایران بروز پیدا کند. این تحلیلگر با اشاره به ماهیت تصمیم‌گیری ترامپ، احتمال اقدامات نمایشی نظامی را نیز مطرح کرد.

به اعتقاد او، ترامپ ممکن است برای دستیابی به امتیاز در مذاکرات یا اعلام یک پیروزی رسانه‌ای، به اقدامات نظامی محدود فکر کند؛ هرچند چنین اقدامی ضرورتاً به تحقق اهداف راهبردی آمریکا منجر نخواهد شد.

عزیزی در عین حال تأکید کرد که نوع رفتار ایران، سطح آمادگی نظامی، روابط منطقه‌ای و توانایی بازدارندگی کشور می‌تواند بر محاسبات دولت آمریکا تأثیر بگذارد. او معتقد بود اگر هزینه اقدام نظامی برای ترامپ بالا باشد، احتمال حرکت او به سمت مسیر دیپلماتیک افزایش خواهد یافت.

امیررضا بخشی‌پور نیز با تأیید احتمال افزایش تحرکات خارجی ترامپ، پرونده ایران را یکی از مهم‌ترین مسائل حل‌نشده دولت آمریکا دانست.

به گفته او، واشنگتن در کنار پرونده‌هایی مانند اوکراین، تایوان و کوبا، با جنگی مواجه است که برخلاف پیش‌بینی‌های اولیه، به درگیری طولانی‌مدت تبدیل شده و بر اقتصاد آمریکا تأثیر می‌گذارد.

بخشی‌پور معتقد بود ترامپ برای خروج از این وضعیت به دستاوردی نیاز دارد که بتواند آن را به افکار عمومی آمریکا ارائه کند.

این دستاورد ممکن است واقعی یا صرفاً نمایشی باشد؛ برای نمونه، اعلام موفقیت در محدودکردن فعالیت‌های هسته‌ای یا موشکی ایران.

اما او تأکید کرد که هرگونه عملیات نظامی جدید با این مسئله روبه‌رو خواهد بود که ایران احتمالاً پاسخ خواهد داد و در نتیجه، آمریکا ممکن است بیشتر در بحران گرفتار شود.

اختلاف در دولت ترامپ؛ رقابت واقعی یا بازی پلیس خوب و بد؟

بخش دیگری از گفت‌وگو به اختلاف دیدگاه‌ها در میان مقام‌های ارشد دولت ترامپ اختصاص داشت.

در این بخش، مجری برنامه از نقش چهره‌هایی مانند جی‌دی ونس، مارکو روبیو، پیت هگست، اسکات بسنت، جرد کوشنر و استیو ویتکاف در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با ایران پرسید.

سال دوم ● شماره سی‌ونه ● پنجشنبه، ۲۱ آبان ۱۴۰۵ ● ۲ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸ ● ۱۲ نوامبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

یوسف عزیزی در پاسخ، سازوکار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا را به یک «جعبه سیاه» تشبیه کرد.

به اعتقاد او، اگرچه ساختار رسمی شورای امنیت ملی و نهادهای اطلاعاتی مشخص است، اما تصمیمات نهایی رئیس‌جمهور تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل رسمی و غیررسمی قرار می‌گیرد.

جنگ الزاماً به معنای مخالفت با اجرای قاطع عملیات پس از اتخاذ تصمیم نهایی نیست.

عزیزی درباره ونس معتقد بود که دغدغه اصلی او جلوگیری از تبدیل درگیری‌ها به جنگ‌های طولانی‌مدت است؛ مسئله‌ای که با آینده سیاسی و احتمال نامزدی او در انتخابات ریاست‌جمهوری ارتباط دارد.

در مقابل، او روبیو را از سیاست‌مدارانی توصیف کرد که سابقه حمایت از رویکردهای سخت‌گیرانه در سیاست خارجی دارند.

عزیزی همچنین به نقش وزیر خزانه‌داری آمریکا اشاره کرد و گفت در برخی تحلیل‌ها، بسنت طرفدار ادامه فشار اقتصادی و محاصره به‌جای ورود به جنگ تازه معرفی می‌شود.

اما پرسش مهم‌تر این بود که آیا این اختلافات واقعی هستند یا بخشی از راهبرد مشترک آمریکا برای اعمال فشار بر طرف مقابل؟

عزیزی در پاسخ، هر دو احتمال را مطرح کرد.

او توضیح داد که در مذاکرات بین‌المللی، واشنگتن گاهی از اختلاف میان کنگره و رئیس‌جمهور به‌عنوان ابزار فشار استفاده می‌کند.

برای مثال، مذاکره‌کنندگان آمریکایی ممکن است سخت‌گیری کنگره را بهانه قرار دهند و از طرف مقابل بخواهند پیش از دشوارترشدن شرایط، توافقی را بپذیرد.

از این منظر، چهره‌هایی مانند ونس، کوشنر و ویتکاف می‌توانند نقش طرف مذاکره‌کننده و انعطاف‌پذیر را ایفا کنند، درحالی‌که تهدید به استفاده از قدرت نظامی همچنان حفظ می‌شود.

به اعتقاد عزیزی، حتی وجود اختلافات واقعی در دولت آمریکا نیز مانع استفاده هم‌زمان از سیاست فشار و مذاکره نخواهد شد.

دموکرات‌های جدید و مسئله اسرائیل؛ تغییر در افکار عمومی آمریکا

یوسف عزیزی در بخش دیگری از برنامه به تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه آمریکا پرداخت.

او معتقد بود نارضایتی از دو حزب اصلی، به‌ویژه در میان نسل جوان، در حال افزایش است.

عزیزی با اشاره به نظرسنجی‌های مورد بحث خود گفت بخش قابل‌توجهی از جوانان آمریکایی وابستگی حزبی مشخصی ندارند و عملکرد سیاست‌مداران را مهم‌تر از وفاداری به دموکرات‌ها یا جمهوری‌خواهان می‌دانند.

او این مسئله را با نارضایتی از وعده‌های عملی‌نشده سیاست‌مداران مرتبط دانست.

از نگاه عزیزی، جنگ غزه و حمایت دولت‌های آمریکا از اسرائیل نیز در تغییر رفتار رأی‌دهندگان نقش داشته است.

او به مخالفت بخشی از گروه‌های ترقی‌خواه، مسلمانان و جوانان آمریکایی با سیاست‌های دولت بایدن اشاره کرد و توضیح داد که مسئله فلسطین به یکی از موضوعات اختلاف‌برانگیز در درون حزب دموکرات تبدیل شده است.

عزیزی همچنین از افزایش حضور سیاست‌مدارانی سخن گفت که نسبت به سیاست‌های اسرائیل مواضع انتقادی دارند.

او در این زمینه به نقش لابی آیپک در رقابت‌های انتخاباتی و تلاش برای حمایت از نامزدهای همسو با اسرائیل اشاره کرد.

بااین‌حال، تأکید داشت که تعداد سیاست‌مداران منتقد اسرائیل در ساختار سیاسی آمریکا همچنان محدود است.

نکته مهم در تحلیل عزیزی، تفکیک میان مخالفت با اسرائیل و حمایت از ایران بود.

او معتقد بود افزایش انتقاد از اسرائیل در آمریکا الزاماً به معنای تقویت مواضع جمهوری اسلامی در میان سیاست‌مداران این کشور نیست.

به گفته او، جریان‌های لیبرال بیشتر از منظر حقوق بشر و وضعیت فلسطینیان به سیاست‌های اسرائیل اعتراض می‌کنند، درحالی‌که بخشی از محافظه‌کاران و حامیان ماگا، مخالفت خود را با استناد به شعار «اول آمریکا» و هزینه‌های حمایت از اسرائیل توضیح می‌دهند.

عزیزی تأکید کرد که فعالیت سیاسی آشکار در حمایت از ایران در آمریکا همچنان هزینه بالایی دارد.

بنابراین به اعتقاد او، انتظار اینکه منتخبان جدید دموکرات مستقیماً از ایران حمایت کنند، واقع‌بینانه نیست؛ هرچند ممکن است به ادامه جنگ، هزینه‌های اقتصادی آن یا سیاست‌های ترامپ اعتراض کنند.

سه سناریوی امیررضا بخشی‌پور برای آینده جنگ

در بخش مربوط به راهبرد ایران، امیررضا بخشی‌پور سه سناریو را برای آینده تقابل تهران و واشنگتن مطرح کرد.

سناریوی نخست، دستیابی به توافقی مرحله‌ای یا پذیرش شروط ایران از سوی ترامپ بود.

بخشی‌پور احتمال تحقق این سناریو را پایین ارزیابی کرد.

به اعتقاد او، پذیرش شروطی مانند آزادسازی منابع مالی ایران یا به‌رسمیت‌شناختن اختیارات مورد مطالبه تهران در تنگه هرمز، می‌تواند از نظر سیاسی برای ترامپ پرهزینه باشد.

سناریوی دوم، تداوم وضعیت «نه جنگ، نه صلح» همراه با محاصره اقتصادی بود.

او در توضیح این وضعیت گفت همان‌طور که ایران تحت فشار اقتصادی قرار دارد، طرف مقابل نیز با مسئله تاب‌آوری مواجه است.

از نگاه بخشی‌پور، نقش تنگه هرمز و تحولات بازار انرژی می‌تواند بر محاسبات اقتصادی و سیاسی آمریکا تأثیر بگذارد.

سناریوی سوم، تشدید دوباره تنش‌های نظامی بود.

بخشی‌پور احتمال وقوع این سناریو را، به‌ویژه در دوره انتقال قدرت در کنگره آمریکا، قابل‌توجه دانست.

او معتقد بود در صورت افزایش تنش از سوی آمریکا، ایران نیز باید آمادگی لازم را برای پاسخ متناسب داشته باشد.

بخشی‌پور حتی در شرایطی که وقوع حمله‌ای گسترده و ویرانگر علیه ایران قطعی ارزیابی شود، از ضرورت بررسی اقدام پیش‌دستانه سخن گفت.

این دیدگاه در ادامه با پرسش‌ها و نقدهای یوسف عزیزی مواجه شد.

عزیزی تأکید کرد که مفهوم حمله پیش‌دستانه باید از نظر اهداف، پیامدها و امکان گسترش جنگ روشن باشد.

او درباره خطر ورود کشورهای دیگر، از جمله اعضای ناتو، به درگیری هشدار داد و پرسید چنین اقدامی در عمل چه نتیجه‌ای خواهد داشت.

بخشی‌پور در پاسخ توضیح داد که منظور او اقدام در شرایط احراز تهدید قریب‌الوقوع و با هدف جلوگیری از حمله‌ای بزرگ‌تر است.

به این ترتیب، اختلاف دو مهمان بیش از آنکه بر اصل ضرورت بازدارندگی متمرکز باشد، به شیوه مواجهه نظامی و پیامدهای احتمالی تشدید تنش بازمی‌گشت.

تنگه هرمز و انتقال رقابت ایران و آمریکا به اقتصاد جهانی

یکی از موضوعاتی که در بخش‌های مختلف برنامه تکرار شد، اهمیت تنگه هرمز و بازار انرژی در معادلات قدرت بود.

یوسف عزیزی در تحلیل خود توضیح داد که بازار جهانی انرژی در سال‌های اخیر تحت تأثیر بحران‌های متعددی قرار گرفته است؛ از همه‌گیری کرونا و جنگ اوکراین گرفته تا تحریم‌های نفتی روسیه، ایران و ونزوئلا.

او معتقد بود تجمع این بحران‌ها، بازار انرژی را نسبت به اختلالات جدید حساس‌تر کرده است.

عزیزی با اشاره به گزارش‌های مربوط به کاهش تردد کشتی‌ها در تنگه هرمز و باب‌المندب، استدلال کرد که هرگونه اختلال تازه در

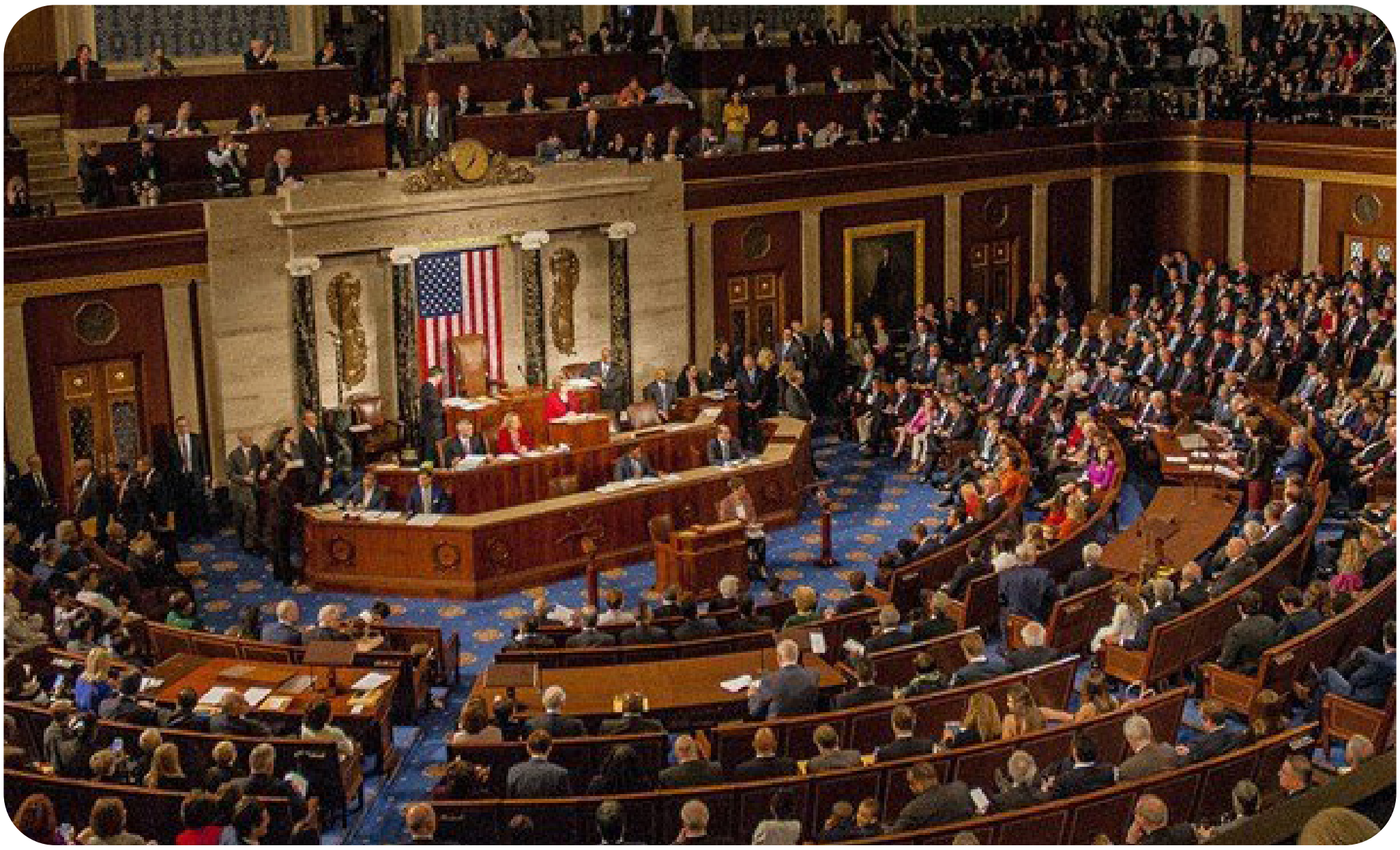

> امیررضا بخشی‌پور: جنگ ایران به یک جنگ طولانی و فرسایشی برای آمریکا تبدیل شده است ترامپ وعده داده بود آمریکا را وارد جنگ‌های طولانی و فرسایشی نکند، اما جنگی که قرار بود ظرف دو هفته پایان پیدا کند، اکنون وارد ماه هشتم یا نهم شده است. افزایش قیمت سوخت و فشار اقتصادی ناشی از جنگ نیز بر رفتار رأی‌دهندگان آمریکایی تأثیر گذاشته است.

> یوسف عزیزی مسئله فقط شخص ترامپ نبود؛ مسئله این بود که الگویی برای آینده ایجاد نشود که رئیس‌جمهور آمریکا بتواند به کشوری حمله کند و حتی هزینه سیاسی داخلی هم نپردازد. حالا اگر نتانیاهو رئیس‌جمهور بعدی را به حمله به ایران تشویق کند، او ناچار خواهد بود دوباره فکر کند.

زیرساخت‌ها یا مسیرهای انتقال انرژی می‌تواند بر بازار جهانی تأثیر بگذارد.

او همچنین به وابستگی برخی مسیرهای تأمین نفت اسرائیل به شبکه انتقال انرژی در دریای سیاه و قفقاز اشاره کرد.

از نظر این تحلیلگر، شبکه انرژی منطقه‌ای و بین‌المللی به‌هم‌پیوسته است و تحولات یک منطقه می‌تواند پیامدهایی فراتر از مرزهای همان منطقه داشته باشد.

بااین‌حال، عزیزی موضوع مهم‌تری را نیز مطرح کرد: آیا فشار ناشی از افزایش قیمت انرژی می‌تواند آثار تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران را خنثی کند؟

او پاسخ قطعی به این پرسش نداد و تأکید کرد که در این شرایط، رقابتی میان تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی دو طرف شکل گرفته است.

از نگاه عزیزی، درست است که افزایش قیمت انرژی برای اقتصاد جهانی و آمریکا هزینه‌زاست، اما ایران نیز از فشار محاصره و مشکلات اقتصادی آسیب می‌بیند.

بنابراین باید دید کدام طرف توان تحمل هزینه‌های بلندمدت را بیشتر خواهد داشت.

انتقاد عزیزی از تمرکز تجارت ایران بر بنادر جنوبی

یوسف عزیزی در ادامه گفت‌وگو، یکی از پیامدهای جنگ را آشکارشدن ضعف‌های ساختاری اقتصاد ایران دانست.

او از وابستگی گسترده تجارت خارجی کشور به مسیرهای جنوبی انتقاد کرد و گفت ایران باید سال‌ها پیش برای توسعه مسیرهای متنوع تجاری و ترانزیتی برنامه‌ریزی می‌کرد.

عزیزی با اشاره به موقعیت جغرافیایی ایران توضیح داد که اتصال خلیج فارس و آب‌های آزاد به دریای خزر، آسیای مرکزی، روسیه و سایر مناطق اوراسیا، ظرفیتی مهم برای اقتصاد کشور ایجاد می‌کند.

بااین‌حال، به اعتقاد او، این ظرفیت در دهه‌های گذشته به‌اندازه کافی مورد استفاده قرار نگرفته است.

او این مسئله را صرفاً به عملکرد دولت‌های جمهوری اسلامی محدود ندانست و ریشه‌های تاریخی آن را تا دوره‌های پیشین و شکل‌گیری اقتصاد نفتی دنبال کرد.

عزیزی تأکید کرد که اگر تجارت خارجی ایران در مسیرهای مختلف توزیع شود، محاصره دریایی دیگر نمی‌تواند به همان اندازه بر اقتصاد کشور تأثیر بگذارد.

او پیشنهاد کرد سهم تجارت از بنادر جنوبی کاهش یابد و در مقابل، مسیرهای زمینی و مرزی توسعه پیدا کنند.

از نگاه او، چنین تغییری علاوه بر تقویت تاب‌آوری اقتصادی، می‌تواند به توسعه مناطق مرزی و کاهش تمرکز جغرافیایی فعالیت‌های اقتصادی نیز کمک کند.

این بخش از سخنان عزیزی نشان می‌داد که از نظر او، پیامدهای جنگ فقط در حوزه نظامی و سیاست خارجی خلاصه نمی‌شوند، بلکه می‌توانند ضرورت اصلاحات زیرساختی و اقتصادی را نیز آشکار کنند.

آیا توافق جدید می‌تواند امنیت ایران را تضمین کند؟

در بخش پایانی برنامه، بحث به آینده مذاکرات و امکان دستیابی به توافق با آمریکا رسید.

یوسف عزیزی با اشاره به برخی دیدگاه‌های مطرح در فضای تصمیم‌گیری ایران گفت ممکن است گروهی از مسئولان، رفع محاصره دریایی، آزادسازی منابع مالی و کاهش فشار تحریم‌ها را مبنای یک مصالحه جدید با آمریکا قرار دهند.

او درعین‌حال تأکید کرد که این سناریو لزوماً مطلوب شخصی او نیست، بلکه تحلیلی از مسیر احتمالی تصمیم‌گیری است.

عزیزی همچنین احتمال شکل‌گیری ترتیبات امنیت جمعی منطقه‌ای را مطرح کرد؛ ترتیباتی که در آن ایران، عراق و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، با مشارکت یا نظارت برخی کشورهای دیگر منطقه، درباره امنیت خلیج فارس به توافق برسند.

از نگاه او، خروج نیروهای آمریکایی از منطقه می‌تواند یکی از موضوعات چنین توافقی باشد.

بااین‌حال، پرسش اصلی عزیزی این بود که آیا آمریکا در مقابل چنین ترتیباتی حاضر خواهد شد از مطالبات خود درباره برنامه هسته‌ای ایران صرف‌نظر کند؟

او با استناد به تجربه برجام، خروج آمریکا از توافق و گسترش تحریم‌ها، نسبت به امکان دریافت تضمین امنیتی پایدار از واشنگتن ابراز تردید کرد.

عزیزی معتقد بود حتی در صورت حل‌وفصل مسئله هسته‌ای، امکان مطرح‌شدن مطالبات تازه درباره توان موشکی، پهپادی یا نقش منطقه‌ای ایران وجود دارد.

او به همین دلیل تأکید کرد که مذاکرات باید بر مبنای ملاحظات بلندمدت امنیتی انجام شوند، نه صرفاً کاهش موقت فشارهای اقتصادی.

بخشی‌پور: امنیت ملی را نباید به رقابت دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان گره زد

امیررضا بخشی‌پور نیز در بخش مربوط به آینده مذاکرات، هشدار داد که ایران نباید امنیت ملی خود را به تحولات حزبی آمریکا وابسته کند.

او توضیح داد که پیروزی دموکرات‌ها در کنگره، لزوماً خطر حمله به ایران را کاهش نمی‌دهد.

به اعتقاد او، ترامپ چه جنگ را ادامه دهد و چه بدون دستیابی به نتیجه‌ای مشخص آن را متوقف کند، با فشار سیاسی داخلی مواجه خواهد شد.

بنابراین ممکن است برای خروج از این وضعیت به اقدامات تازه‌ای در سیاست خارجی روی آورد.

بخشی‌پور با طرح این پرسش که آیا واگذاری ظرفیت‌های هسته‌ای در مقابل امتیازات اقتصادی، تضمینی برای آینده ایران ایجاد می‌کند، نسبت به چنین مبادله‌ای ابراز مخالفت کرد.

از نظر او، یک ظرفیت امنیتی را نباید صرفاً در مقابل امتیازی اقتصادی واگذار کرد؛ زیرا ممکن است منافع اقتصادی محدود و موقت باشند، اما هزینه واگذاری ظرفیت‌های امنیتی بلندمدت باشد.

او به تجربه توافق هسته‌ای و بازگشت تحریم‌ها اشاره کرد و گفت هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از توافق جدید، فشارهای اقتصادی یا تهدیدات نظامی دوباره مطرح نشوند.

بخشی‌پور معتقد بود اگر قرار باشد امتیازی در حوزه امنیتی واگذار شود، باید در مقابل آن تضمین‌ها و ترتیبات امنیتی متناسبی دریافت شود.

بازدارندگی هسته‌ای؛ نقطه اشتراک دو مهمان

موضوع بازدارندگی هسته‌ای یکی از محوری‌ترین مباحث بخش پایانی برنامه بود.

یوسف عزیزی و امیررضا بخشی‌پور هر دو در سخنان خود از ضرورت بازنگری در راهبرد بازدارندگی ایران صحبت کردند.

عزیزی معتقد بود دستیابی به بازدارندگی مؤثر می‌تواند احتمال وقوع جنگ موجودیتی علیه کشور را کاهش دهد و شرایط مناسب‌تری برای مذاکره فراهم کند.

او تأکید کرد که نباید امنیت کشور به تصمیمات مقطعی دولت‌های آمریکا وابسته بماند.

بخشی‌پور نیز معتقد بود تجربه جنگ‌های اخیر نشان داده که مسئله امنیت به یکی از مطالبات اصلی جامعه ایران تبدیل شده است.

به گفته او، موضوع امنیت دیگر صرفاً مسئله نهادهای نظامی یا جریان‌های سیاسی خاص نیست، بلکه بر زندگی روزمره مردم، فعالیت‌های اقتصادی، آموزش و آینده کشور تأثیر مستقیم دارد.

او توضیح داد که تداوم وضعیت جنگی یا تهدید دائمی حمله، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای ایجاد می‌کند.

از نگاه بخشی‌پور، تکمیل بازدارندگی می‌تواند در تغییر محاسبات طرف مقابل و ایجاد شرایط پایدارتر نقش داشته باشد.

هر دو مهمان در همین چارچوب، بازدارندگی هسته‌ای را به‌عنوان یکی از گزینه‌های موردنظر خود مطرح کردند؛ هرچند این دیدگاه به معنای وجود اجماع کارشناسی درباره ضرورت یا پیامدهای آن نیست و موضوعی مستقل برای بررسی حقوقی، امنیتی و راهبردی محسوب می‌شود.

بخشی‌پور همچنین معتقد بود تجربه درگیری‌های اخیر بر فضای فکری جامعه و نخبگان ایرانی تأثیر گذاشته و ضرورت پاسخ‌گویی به پرسش‌های مربوط به امنیت ملی را برجسته‌تر کرده است.

او تأکید کرد که تصمیم‌گیری در این زمینه باید مستقل از تغییر دولت‌ها و رقابت‌های حزبی در آمریکا انجام شود.

آینده جنگ و مسئله تغییر در نظم منطقه‌ای

بحث درباره بازدارندگی در این برنامه با موضوع نظم منطقه‌ای نیز پیوند پیدا کرد.

بخشی‌پور معتقد بود وضعیت جدید می‌تواند فرصتی برای بررسی ترتیبات امنیتی متفاوت در منطقه ایجاد کند.

او به موضوع حاکمیت بر مسیرهای راهبردی، امنیت کریدورهای تجاری و نقش بازیگران منطقه‌ای اشاره کرد.

عزیزی نیز در همین زمینه توضیح داد که کاهش وابستگی امنیتی منطقه به آمریکا و ایجاد سازوکارهای همکاری میان کشورهای همسایه، از موضوعاتی است که می‌تواند در هر توافق احتمالی مطرح شود.

بااین‌حال، هر دو مهمان درباره امکان تحقق توافقی جامع و پایدار با آمریکا تردیدهایی داشتند.

از نگاه آنان، اختلافات تهران و واشنگتن صرفاً به موضوع هسته‌ای محدود نیست و مجموعه‌ای از مسائل امنیتی، اقتصادی و منطقه‌ای را در بر می‌گیرد.

در نتیجه، دستیابی به توافقی پایدار نیازمند تعیین تکلیف موضوعاتی فراتر از کاهش تنش‌های مقطعی خواهد بود.

جمع‌بندی؛ انتخابات آمریکا پایان بحران ایران و واشنگتن نیست

آنچه از مجموع گفت‌وگوی یوسف عزیزی و امیررضا بخشی‌پور در برنامه حکمران برمی‌آید، این است که شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان، اگرچه می‌تواند قدرت داخلی ترامپ را محدود کند، اما لزوماً به کاهش تنش‌های خارجی آمریکا منجر نخواهد شد.

عزیزی با تمرکز بر ساختار تصمیم‌گیری در واشنگتن، اختلافات درون دولت ترامپ و تحولات جامعه آمریکا، توضیح داد که سیاست خارجی ایالات متحده تحت تأثیر مجموعه‌ای از نهادها، منافع و گروه‌های فشار قرار دارد.

او همچنین بر اهمیت تاب‌آوری اقتصادی، توسعه مسیرهای تجاری و ضرورت درنظرگرفتن پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی تصمیمات امنیتی تأکید کرد.

در مقابل، بخشی‌پور با تمرکز بر پیامدهای جنگ برای امنیت ملی ایران، سه سناریوی توافق، تداوم وضعیت نه جنگ نه صلح و تشدید تنش را مطرح کرد.

او معتقد بود ایران باید راهبرد امنیتی خود را مستقل از رقابت‌های داخلی آمریکا تعریف کند و تصمیمات بلندمدت کشور نباید به پیروزی یا شکست یک حزب در واشنگتن وابسته باشد.

در مجموع، مهم‌ترین پرسشی که این گفت‌وگو پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد، نه صرفاً سرنوشت سیاسی ترامپ، بلکه آینده معادله امنیت میان ایران و آمریکاست.

آیا فشار اقتصادی و سیاسی ناشی از ادامه جنگ، دولت آمریکا را به سمت مصالحه سوق خواهد داد؟ آیا اختلافات داخلی واشنگتن می‌تواند به تغییر راهبرد آن در قبال ایران منجر شود؟ و مهم‌تر از همه، ایران برای کاهش احتمال جنگ‌های آینده و ایجاد ثبات بلندمدت، به چه نوع ترتیبات امنیتی نیاز دارد؟

این‌ها پرسش‌هایی بودند که در گفت‌وگوی حکمران از زوایای مختلف بررسی شدند.

انتخابات کنگره آمریکا ممکن است آرایش قدرت در واشنگتن را تغییر داده باشد، اما همان‌طور که دو مهمان برنامه تأکید کردند، پاسخ به مسائل بنیادین امنیت ملی ایران را نمی‌توان صرفاً در نتایج صندوق‌های رأی آمریکا جست‌وجو کرد.



> پیروزی دموکرات‌ها به این معنا نیست که خطر حمله به ایران از بین رفته است. اگر ترامپ جنگ را ادامه دهد، تحت فشار قرار می‌گیرد و اگر بدون دستاورد آن را پایان دهد، باز هم فشار سیاسی خواهد داشت. بنابراین هرگز نباید امنیت ملی و آینده کشور را به تصمیمات جناح‌های سیاسی کشور دشمن وابسته کرد.

> به اعتقاد من، ابتدا باید به بازدارندگی هسته‌ای برسیم و بعد پشت میز مذاکره بنشینیم. دست‌کم باید در حوزه نظامی اطمینان داشته باشیم که جنگی موجودیتی علیه کشور اتفاق نخواهد افتاد. نمی‌شود ترامپ هر روز تهدید کند که تأسیسات یا تمدن ایران را نابود خواهد کرد.

حکمران
سال دوم ● شماره سی‌ونه ● پنجشنبه، ۲۱ آبان ۱۴۰۵ ● ۲ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸ ● ۱۲ نوامبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

بازدارندگیِ بی‌روایت؛ وقتی قدرت دیده نمی‌شود

چرا اثر راهبردی قدرت نظامی تا وقتی جامعه آن را نفهمد، کامل نمی‌شود؟



محمد شیرکوند
پژوهشگر حکمرانی

جنگ که فروکش می‌کند، یک پرسش همچنان باقی می‌ماند: «این همه هزینه، چه چیزی را حفظ کرد؟» برای مردمی که داغ دیده‌اند، خانه از دست داده‌اند یا روزها با اضطراب زندگی کرده‌اند، این پرسش را نمی‌توان با تکرار کلمه «پیروزی» پاسخ داد. خسارت جنگ خودش را به زندگی تحمیل می‌کند؛ اما حاصل مقاومت همیشه به همان روشنی دیده نمی‌شود. ممکن است دشمن در اثر ضربات متقابل ناچار به تغییر محاسبات خود شده باشد، بی‌آنکه جامعه به‌درستی بداند چه چیزی این تغییر را رقم زده است.

این تفاوت میان آنچه از جنگ دیده می‌شود و آنچه در محاسبات دشمن تغییر می‌کند، در یک مثال نظامی روشن‌تر است. اگر هدف مهاجم از حمله به پایگاه‌های موشکی، از کار انداختن توان پاسخ ایران باشد، ادامه شلیک‌ها پس از حمله برای او معنای روشنی دارد: هنوز نتوانسته ایران را از امکان پاسخ محروم کند و ادامه جنگ همچنان برایش هزینه دارد. اما اهمیت این توان فقط در حفظ قدرت دفاعی نیست. وقتی ایران می‌تواند پایگاه‌ها و تجهیزات نظامی طرف مقابل را نیز هدف قرار دهد، معادله جنگ برای مهاجم تغییر می‌کند مثل آنچه که در حمله موشکی ایران به پایگاه موفق‌السلطی در اردن در شهریور ۱۴۰۵ رخداد.

«روایت فتح» از همین‌جا ضرورت پیدا می‌کند.

> روایت معتبر باید بتواند نشان دهد ایران با وجود آسیب‌هایی که متحمل شده، چه توانایی‌هایی را حفظ کرده، چه ضرباتی به طرف مقابل وارد کرده و این اقدامات چه تأثیری بر موازنه رویارویی داشته‌اند.

وقتی ارزیابی ایران این است که آمریکا و اسرائیل به اهداف خود نرسیده‌اند، باید بتوان نشان داد مقاومت و پاسخ‌های نظامی ایران چه نقشی در ناکامی آنها داشته است. دشمن چه می‌خواست، کدام ضربات محاسباتش را تغییر داد و سرانجام چه چیزی را نتوانست تحمیل کند؟ خبر اصابت یک موشک یا انهدام یک هدف، به‌خودی‌خود پاسخ این پرسش‌ها نیست. مردم به روایتی نیاز دارند که میان عملیات‌های نظامی و نتایج راهبردی آنها ارتباط برقرار کند؛ روایتی که نشان دهد قدرت پاسخ ایران چگونه توانسته برای طرف مقابل هزینه ایجاد کند، امکان ادامه فشار را تحت تأثیر قرار دهد و در حفظ قدرت انتخاب کشور نقش داشته باشد.

اما روایت فتح زمانی اثرگذار است که بتواند دستاوردهای میدان را با شواهد روشن نشان دهد. خسارت واردشده به تجهیزات دشمن، تغییر آرایش نیروهای او یا تجدیدنظر در یک تصمیم نظامی، اگر مستند باشد، از ده‌ها تعبیر کلی درباره پیروزی گویاتر است. فتح را نمی‌توان با حذف خسارت‌ها از تصویر جنگ روایت کرد؛ همان‌طور که نمی‌توان با «روایت شکست» ایران اینترنشنالی و تمرکز انحصاری بر آسیب‌های ایران، قدرت پاسخ متقابل و هزینه‌های تحمیل‌شده به دشمن را نادیده گرفت. روایت معتبر باید بتواند نشان دهد ایران با وجود آسیب‌هایی که متحمل شده، چه توانایی‌هایی را حفظ کرده، چه ضرباتی به طرف مقابل وارد کرده و این اقدامات چه تأثیری بر موازنه رویارویی داشته‌اند.

ندیده‌ماندن این دستاوردها فقط یک مسئله رسانه‌ای نیست؛ پیامد سیاسی هم دارد. اگر سهم مقاومت و قدرت پاسخ ایران در نتیجه جنگ روشن نشود، توان نظامی ممکن است در چشم جامعه صرفاً هزینه‌ساز جلوه کند. در چنین شرایطی، عده‌ای کنارگذاشتن این توان و پذیرش یک ترکمنچای دیگر را راهی کم هزینه‌تر برای رهایی از فشار معرفی کنند. به این ترتیب، همان قدرتی که دشمن برای مهار آن ناچار به صرف منابع و بازنگری در محاسبات خود است، در داخل ممکن است کم‌ارزش پنداشته شود. کشور همچنان این توان را در اختیار دارد، اما برای حفظ و بهره‌گیری از آن با تردیدهای بیشتری روبه‌رو می‌شود. اینجاست که ضعف روایت می‌تواند بخشی از اثر راهبردی قدرت نظامی را محدود کند؛ زیرا موفقیت در میدان، لزوماً به پشتوانه اجتماعی لازم برای تصمیم‌های بعدی تبدیل نمی‌شود.

اما آیا کم‌رنگ‌ماندن روایت این دستاوردها فقط حاصل ضعف رسانه‌ای است، یا ملاحظات سیاسی هم می‌توانند در آن نقش داشته باشند؟ برای کسی که تصمیم مطلوبش را با «نداشتن راه دیگر» توجیه می‌کند، آگاهی جامعه از قدرت و امکان انتخاب کشور می‌تواند پرسش‌های دشوارتری ایجاد کند. تا وقتی همه‌چیز به اجبار نسبت داده شود، مجال پرسش محدود است؛ اما با روشن‌شدن گزینه‌های دیگر، مسئولیت انتخاب‌ها هم به چشم می‌آید. از این زاویه، نمی‌توان احتمال نقش مصلحت‌ها و رقابت‌های سیاسی را در کم‌رنگ‌ماندن روایت فتح کنار گذاشت. شاید در جایی، دستاورد میدان فقط خوب روایت نشده باشد؛ شاید هم برای برخی، خوب دیده‌شدنش مطلوب نبوده است.

ضعف رسانه‌ای یا ملاحظات سیاسی؛ علت هرچه باشد، نتیجه می‌تواند یکسان باشد: جامعه تصویری ناقص از دستاوردهای نظامی کشور به دست می‌آورد. بازدارندگیِ بی‌روایت از همین جهت ناقص است. ممکن است دشمن به‌خوبی بداند توان نظامی ایران چه هزینه‌هایی به او تحمیل کرده و چه محدودیت‌هایی پیش پایش گذاشته است، اما جامعه هنوز تصویر روشنی از حاصل این قدرت نداشته باشد. روایت فتح باید بتواند این شناخت را به مردم منتقل کند تا نتیجه مقاومت و قدرت پاسخ متقابل، در قضاوت مردم و انتخاب‌های پیش روی کشور هم سهم پیدا کند. قدرتی که در محاسبات دشمن حضور دارد، اما در فهم جامعه غایب است، هنوز تمام اثر راهبردی خود را نگذاشته است.



> آگاهی جامعه از قدرت و امکان انتخاب کشور می‌تواند پرسش‌های دشوارتری ایجاد کند. تا وقتی همه‌چیز به اجبار نسبت داده شود، مجال پرسش محدود است؛ اما با روشن‌شدن گزینه‌های دیگر، مسئولیت انتخاب‌ها هم به چشم می‌آید. از این زاویه، نمی‌توان احتمال نقش مصلحت‌ها و رقابت‌های سیاسی را در کم‌رنگ‌ماندن روایت فتح کنار گذاشت. شاید در جایی، دستاورد میدان فقط خوب روایت نشده باشد؛ شاید هم برای برخی، خوب دیده‌شدنش مطلوب نبوده است.

حقوق بین‌الملل فقط برای ضعیف‌ها الزام‌آور است



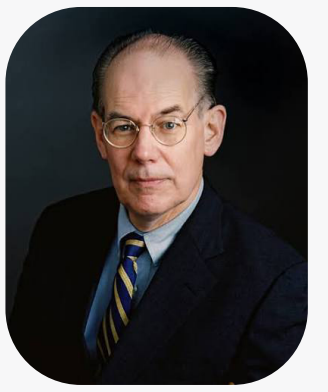

جان جوزف مرشایمر

(زادهٔ ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷)

دانشمند علوم سیاسی و پژوهشگر آمریکایی روابط بین‌الملل است. او دارندهٔ کرسی استادی ممتاز «آر. وندل هریسون» در رشتهٔ علوم سیاسی دانشگاه شیکاگوست.

او نظریهٔ «واقع‌گرایی تهاجمی» را در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک یا واقع‌گرایی ساختاری صورت‌بندی کرده است. براساس این نظریه، رفتار قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی آنارشیک، بیش از هر چیز از تمایل عقلانی آنان برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای سرچشمه می‌گیرد.

مرشایمر در کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد، با تکیه بر همین نظریه استدلال می‌کند که افزایش قدرت چین احتمالاً این کشور را به رویارویی با ایالات متحده خواهد کشاند.

جان مرشایمر در این پرسش‌وپاسخ می‌گوید نهادها و قوانین بین‌المللی را قدرت‌های بزرگ برای تأمین منافع خود ایجاد می‌کنند، اما هر زمان این قوانین با منافعشان تعارض پیدا کند، آن‌ها را نقض می‌کنند؛ زیرا مرجعی برای مجازاتشان وجود ندارد. او معاهده NPT را نمونه‌ای از این ساختار می‌داند که آمریکا و شوروی برای جلوگیری از هسته‌ای‌شدن سایر کشورها ایجاد کردند و قدرت‌های ضعیف را به تبعیت از آن وادار می‌کنند.

سلام، من جان مرشایمر هستم و امروز دوباره برگشته‌ام تا به پرسش‌های اعضای کانال پاسخ بدهم.

پرسشی که امروز مطرح شده، از سوی یکی از اعضای کانال به نام کامرون رضوان است. او درباره معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یا همان NPT که در سال ۱۹۶۸ شکل گرفت، سؤالی مطرح کرده است. پرسش او این است:

«اگر حقوق بین‌الملل از ضمانت اجرای واقعی برخوردار نیست، معاهده NPT عملاً چه چیزی به یک کشور غیرهسته‌ای ارائه می‌دهد؟

من تلاش می‌کنم منطق معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را از دیدگاه یک کشور کوچک‌تر درک کنم. به نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل فاقد سازوکار اجرایی مؤثر است. سازمان ملل می‌تواند قطعنامه صادر کند، اما پایبندی کشورها به این قطعنامه‌ها تا حد زیادی به منافع قدرت‌های بزرگ بستگی دارد.

کشوری که حاضر نباشد از منابع خود چشم‌پوشی کند یا با این قدرت‌ها همسو شود، ممکن است با تحریم‌هایی مواجه شود که به اندازه کافی شدید هستند تا اقتصاد آن را تحت فشار قرار دهند؛ درحالی‌که ظاهراً هیچ سازوکار حقوقی قادر به حمایت از آن کشور نیست.» این پرسش بسیار خوبی است. در واقع، بعضی از نکاتی که در متن سؤال مطرح شده‌اند، مستقیماً با مطالبی ارتباط دارند که می‌خواهم در پاسخ توضیح بدهم.

تفاوت قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های کوچک در نظام بین‌الملل

برای شروع، مهم است که میان قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های کوچک، با استفاده از همان اصطلاحاتی که پرسش‌کننده به کار برده، تمایز قائل شویم. وقتی درباره قدرت‌های بزرگ صحبت می‌کنیم، باید این نکته اساسی را درک کنیم که این قدرت‌های بزرگ هستند که نهادهای بین‌المللی را ایجاد می‌کنند. این قدرت‌های کوچک نیستند که نهادها را به وجود می‌آورند؛ بلکه قدرت‌های بزرگ هستند که چنین کاری می‌کنند.

معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یا NPT نیز یک نهاد بین‌المللی است و در دل هر نهاد بین‌المللی، همان قواعد و قوانینی قرار دارند که پرسش‌کننده درباره آن‌ها سؤال کرده است.

بنابراین، از همان ابتدا باید درک کنیم که نهادها و قوانین، در عمل، ارتباطی چنان نزدیک با یکدیگر دارند که می‌توان آن‌ها را تقریباً مترادف دانست. آنچه اتفاق می‌افتد این است که قدرت‌های بزرگ نهادهای بین‌المللی را ایجاد می‌کنند، زیرا معتقدند وجود این نهادها در راستای منافع آن‌هاست.

طبیعتاً این قدرت‌ها قواعد و مقررات نهادهای مزبور را نیز به‌گونه‌ای تنظیم می‌کنند که در خدمت منافع خودشان باشد. این یکی از دلایلی است که قدرت‌های بزرگ علاقه فراوانی به نهادهای بین‌المللی دارند. از نگاه آن‌ها، نهادهای بین‌المللی ابزارهای ارزشمندی برای پیشبرد سیاست خارجی و اداره امور کشور هستند.

اما نکته بسیار مهم این است که هرگاه قواعد موجود در این نهادها با آنچه یک قدرت بزرگ منافع ملی خود می‌داند در تعارض قرار گیرد، آن قدرت بزرگ قواعد را نقض خواهد کرد. در چنین شرایطی، هیچ سازوکار اجرایی مؤثری برای مقابله با آن وجود ندارد. در این موضوع واقعاً هیچ تردیدی نیست. قدرت بزرگی که خود در تدوین قواعد نقش داشته است، هر زمان که صلاح بداند می‌تواند از اجرای همان قواعد سرپیچی کند؛ زیرا هیچ مرجع بالادستی وجود ندارد که بتواند آن قدرت را مجازات کند.

شورای امنیت؛ نمونه‌ای روشن از سازوکار قدرت در نهادهای بین‌المللی

به شورای امنیت سازمان ملل متحد فکر کنید. شورای امنیت نمونه بسیار خوبی برای درک نحوه عملکرد نهادهای بین‌المللی است. ما سازمانی به نام سازمان ملل متحد داریم. در درون این سازمان، مجمع عمومی قرار دارد که تقریباً تمامی کشورهای عضو سازمان ملل در آن حضور دارند.

اما در کنار مجمع عمومی، شورای امنیت سازمان ملل نیز وجود دارد که پنج عضو دائم دارد. در شورای امنیت، که نهادی بسیار قدرتمند در ساختار سازمان ملل متحد محسوب می‌شود، کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا، روسیه و چین، اگر بخواهیم فقط سه قدرت بزرگ را نام ببریم، این اختیار را دارند که هر تصمیمی را که از نظر آن‌ها غیرقابل قبول باشد، وتو کنند.

بنابراین، آنچه مشاهده می‌کنیم این است که سازمان ملل متحد، و در اینجا مشخصاً درباره شورای امنیت صحبت می‌کنیم، به‌گونه‌ای طراحی شده است که از قدرت‌های بزرگ در برابر اجبار به تبعیت از قواعد یا تصمیماتی که نمی‌پسندند، محافظت کند. نهادهای بین‌المللی اساساً به همین شکل عمل می‌کنند. در عمل، وقتی پای قدرت‌های بزرگ در میان باشد، سازوکار اجرایی مؤثری برای وادارکردن آن‌ها به تبعیت از قواعد وجود ندارد.

چرا قدرت‌های کوچک مجبور به رعایت قواعد هستند؟

اما درباره قدرت‌های کوچک، داستان کاملاً متفاوت است. قدرت‌های کوچک قواعد را نمی‌نویسند. البته این به آن معنا نیست که این کشورها هرگز از قواعد بین‌المللی سود نمی‌برند. حتی می‌توان استدلال کرد که در بسیاری از موارد،

> قدرت‌های بزرگ نه‌تنها نهادهای بین‌المللی را بر اساس منافع و اهداف راهبردی خود ایجاد می‌کنند، بلکه قواعد و مقررات آن‌ها را نیز به‌گونه‌ای تنظیم می‌کنند که در خدمت سیاست خارجی و منافع ملی‌شان باشد. از نگاه آن‌ها، این نهادها ابزارهایی برای پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی هستند و هرگاه اجرای قواعد با منافعشان تعارض پیدا کند، از تبعیت آن‌ها سر باز می‌زنند.

صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: سیدیاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری
چاپخانه: مجتمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰
آدرس: خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷، طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶
پست الکترونیک: info@hokmran.com
حکمران — روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید

> شورای امنیت سازمان ملل نمونه روشنی از سلطه قدرت‌های بزرگ بر ساختار نهادهای بین‌المللی است؛ جایی که پنج عضو دائم با برخورداری از حق وتو می‌توانند مانع تصویب تصمیمات مخالف منافع خود شوند. به اعتقاد مرشایمر، این ساختار قدرت‌های بزرگ را از تبعیت اجباری از تصمیمات نامطلوب مصون نگه می‌دارد.

آن‌ها از وجود چنین قواعدی بهره‌مند می‌شوند. بااین‌حال، واقعیت این است که قدرت‌های کوچک تدوین‌کننده قواعد نیستند.

نکته مهم‌تر، به‌ویژه با توجه به پرسشی که مطرح شده، این است که قدرت‌های کوچک تقریباً در تمامی موارد مجبورند از قواعد تبعیت کنند؛ زیرا در مورد آن‌ها سازوکار اعمال و اجرای قواعد وجود دارد. بنابراین، نکته‌ای که می‌خواهم بیان کنم این است:

در رابطه با قدرت‌های بزرگ، عملاً نمی‌توان از وجود یک سازوکار اجرایی مؤثر سخن گفت؛ اما در رابطه با قدرت‌های کوچک، چنین سازوکاری وجود دارد. بسیار مهم است که درک کنیم این سازوکار اجرایی، خود نهاد بین‌المللی نیست. بلکه قدرت‌های بزرگی هستند که آن نهاد را ایجاد کرده‌اند. این قدرت‌های بزرگ هستند که بار اصلی اجرای قواعد را بر دوش می‌کشند؛ زیرا بنا بر تعریف، آن‌قدر قدرتمند هستند که بتوانند قواعد را به اجرا بگذارند. خود نهاد بین‌المللی تقریباً هیچ قدرت مستقلی ندارد. این قدرت‌های بزرگی هستند که نهاد را ایجاد کرده‌اند و از توان اقتصادی و نظامی لازم برای وادارکردن دیگران به رعایت قواعد برخوردارند.

چرا آمریکا و شوروی معاهده NPT را ایجاد کردند؟

حالا اجازه بدهید کمی درباره معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای صحبت کنم تا نکاتی را که تا اینجا توضیح دادم، روشن‌تر کنم. معاهده NPT در سال ۱۹۶۸ عمدتاً به ابتکار ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت. سال ۱۹۶۸ اوج دوران جنگ سرد بود و در آن مقطع، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی تنها دو ابرقدرت نظام بین‌الملل بودند. هر دوی این کشورها زرادخانه‌های عظیم هسته‌ای در اختیار داشتند. اما هر دو به‌شدت نگران بودند که کشورهای دیگر نیز به سلاح هسته‌ای دست پیدا کنند.

به بیان دقیق‌تر، آمریکا و شوروی منافع بسیار مهمی در جلوگیری از دستیابی کشورهایی که فاقد سلاح هسته‌ای بودند، به این تسلیحات داشتند. بنابراین، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی با یکدیگر همکاری کردند و نهادی را به وجود آوردند که هدف آن جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای بود.

این نهاد اساساً برای جلوگیری از تبدیل کشورهای غیرهسته‌ای به کشورهای دارای سلاح هسته‌ای طراحی شده بود. پس این دو ابرقدرت، یا به عبارت دیگر دو قدرت بزرگ نظام بین‌الملل، بودند که این نهاد را ایجاد کردند.

اگر بخواهم همین موضوع را کمی متفاوت بیان کنم، باید بگویم آن‌ها قواعد و قوانینی را تدوین کردند که قدرت‌های کوچک‌تر باید از آن‌ها پیروی می‌کردند. اما چرا قدرت‌های کوچک مجبور بودند این قواعد را رعایت کنند؟ زیرا ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی این قواعد را به اجرا می‌گذاشتند.

> آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد منافع راهبردی مشترکی در جلوگیری از دستیابی کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای به این تسلیحات داشتند. به همین دلیل، این دو ابرقدرت معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) را ایجاد کردند تا مانع تبدیل کشورهای غیرهسته‌ای به قدرت‌های اتمی شوند.

همان‌طور که مطمئنم همه بینندگان می‌دانند، ایالات متحده در طول زمان تلاش‌های گسترده‌ای کرده است تا با استفاده از قدرت نظامی و اقتصادی خود از گسترش سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری کند. در دوران اتحاد جماهیر شوروی نیز وضعیت به همین شکل بود و امروز هم روسیه چنین رویکردی دارد. روسیه هیچ علاقه‌ای به گسترش سلاح‌های هسته‌ای ندارد.

ایالات متحده نیز چنین علاقه‌ای ندارد. چین هم همین‌طور است. بنابراین، این قدرت‌های بزرگ برای اجرای قواعد معاهده NPT تلاش می‌کنند. در مقابل، قدرت‌های کوچک‌تر، در مجموع، چاره چندانی جز همراهی با این قواعد ندارند.

کره شمالی؛ استثنایی بر قاعده

البته استثناهایی هم وجود دارد. کره شمالی یکی از آشکارترین این استثناهاست؛ زیرا این کشور از معاهده NPT خارج شد و زرادخانه هسته‌ای خود را توسعه داد. اما به‌طور کلی، این نهاد بسیار موفق بوده است.

بار دیگر تأکید می‌کنم که معاهده NPT توسط ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شد؛ زیرا جلوگیری از دستیابی کشورهای غیرهسته‌ای به سلاح هسته‌ای در راستای منافع این دو قدرت بود. و این معاهده در تحقق این هدف، تا حد زیادی مؤثر بوده است.

هیچ نهاد بین‌المللی نمی‌تواند قدرت‌های بزرگ را مجازات کند

اما برای بازگشت به نکته‌ای که در ابتدای بحث مطرح کردم، باید بگویم شما هیچ نهاد بین‌المللی‌ای پیدا نخواهید کرد که از اهرم فشار و قدرت اجبار قابل توجهی در برابر قدرت‌های بزرگ برخوردار باشد. یا اگر بخواهم به شکل دیگری بیان کنم، هیچ نهاد بین‌المللی‌ای وجود ندارد که بتواند یک قدرت بزرگ را، در صورت سرپیچی از قواعد، مجازات کند. این تمام نکاتی بود که می‌خواستم درباره معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و مسئله کلی رابطه قدرت‌های کوچک و قدرت‌های بزرگ با نهادهای بین‌المللی مطرح کنم.

> مرشایمر معتقد است قدرت‌های کوچک برخلاف قدرت‌های بزرگ، توانایی چندانی برای سرپیچی از قواعد بین‌المللی ندارند؛ زیرا قدرت‌های بزرگ با استفاده از ابزارهای اقتصادی و نظامی، اجرای این قواعد را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند. خروج کره شمالی از معاهده NPT و دستیابی به سلاح هسته‌ای نیز نمونه‌ای از استثناهای این قاعده است.

